



پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کوچک به ادبیات آلمان تازه‌ای دمید و ادبیات اروپا را نیز به راهی کشاند که به دادائیسیم و سوررئالیسم، یعنی بزرگترین انقلاب ادبی قرن بیستم منجر گردید.

مورگنسترن با انتشار ترانه‌های دار راه تازه خود را دنبال کرد و دیری نگذشت که این نامگذاری به سبکی به نام «شعرهای دار» مبدل گردید. البته واژه «دار» در فرهنگ شرقی و خاورمیانه‌ای باری سیاسی و مبارزاتی دارد، اما در فرهنگ آلمان

وقتی کریستین مورگنسترن Christian Morgenstern در سال ۱۹۰۵ مجموعه شعر ترانه‌های دار را منتشر ساخت، شاعر گمنامی نبود. او تا آن زمان چند مجموعه چاپ کرده بود و به عنوان شاعری با «حساسیت بالا» و «موسیقی ویژه» شناخته شده بود و حتی ریلکه او را یکی از شاعران مهم نئورمانتیسیم به شمار آورده بود، اما ترانه‌های دار در ادبیات آلمان حکم زمین لرزه‌ای ناگهانی یافت که هیچ کس انتظارش را نمی‌کشید. این مجموعه

# در دنیای کوهستان

شماره پنجم و ششم از مجله مطالعات فرهنگی  
پایه پنجم علوم انسانی

مهرماه ۱۳۹۵

به عنوان یک دیدگاه مطرح است، مورگنشترن در این باره می گوید: «این نوع شعر از دیدگاه کسی است که دنیا را از بالای دار می نگرد. نگاه او مسلماً نگاهی استهزاآمیز و تلخ است درست مانند زندگی یا عین مرگ.»

البته پیش از مورگنشترن در ادبیات آلمان عبارت «طنز دار» به معنای طنز تلخ وجود داشت و مورگنشترن تعبیر «ترانه های دار» و «شعرهای دار» را از آن پدید آورد و به عنوان دیدگاهی تازه

شماره پنجم  
۶۵

برای زبان و شعر و جهان ارائه داد. در این دیدگاه مورگنشترن نیوگ خود را در بازی با زبان نشان داده و با بهره گیری از کلماتی که در هیچ قاموسی یافت نمی شود، زبانی آفریده است که مختص اوست. مورگنشترن این کلمات را طبق میل خود می سازد و با جمله ها چنان بازی می کند که گویی کودکی است که از شنیدن کلماتی که خود ساخته به وجد آمده است و در تمام این احوال، شعر او از چنان آهنگ و ایضاح دلنوازی برخوردار است که شنونده را مسحور می سازد.

شعر مورگنشترن علی رغم تمام دشواری هایش در فرهنگ آلمان، از محبوبیت فراوانی برخوردار است و حتی بعضی سروده های او به قلمرو فرهنگ مردم وارد شده است. برخی نیز از فرط سادگی ظاهر به نظر می رسد که برای کودکان سروده شده است، اما در حقیقت مخاطبان این سروده ها نخبگان فرهنگ و ادبیات آلمانی هستند.

مورگنشترن نخستین شعرهای ترانه های دار را در سال ۱۸۹۵م یعنی بیش از یکصد سال پیش سرود، اما کتاب او ده سال بعد و پس از آنکه از سوی ناشری رد شد، در شهر برلین منتشر گردید و همان گونه که در آغاز گفتیم انتشار این مجموعه در همان نخستین روزهای انتشار به شکل یک حادثه ادبی درآمد و زبانزد همگان گردید تا جایی که در مدت هشت سال بعد که شاعر زنده بود، پانزده بار تجدید چاپ شد. مورگنشترن در هر چاپ این کتاب، آن را ویراستاری می کرد. بعضی شعرها را حذف و شعرهایی جدید جایگزین می ساخت. در هر صورت، این مجموعه نام شاعر را جاودانه ساخت و او را به عنوان یکی از چند نام مهم شعر آلمان به جهانیان شناساند.

مورگنشترن نخستین شعرهای این مجموعه را وقتی سرود که هنوز در دانشگاه برلین تحصیل می کرد. در آن زمان او عضو گروهی از دوستان همکلاسی بود که نام «برادران دار» را بر خود گذاشته بودند. این عده، عنوان «برادران دار» را وقتی برای خود برگزیدند که در سفری تفریحی از منطقه «ورد» در نزدیکی شهر پتسدام دیدن کردند. آنان در این سفر به بازدید تپه ای رفتند که در گذشته های دور محکومان به اعدام را روی آن دار می زدند. در قرنهای گذشته در جایی مانند آلمان کسانی را که می خواستند دار بزنند، به اماکن مرتفع می بردند تا مراسم دار زدن از فاصله دور نیز قابل رؤیت باشد. چنین اماکنی که در قدیم در نزدیکی تمام شهرهای آلمان وجود داشت به نام «کوه دار» شناخته شده بود.

کشف چنین جایی از سوی گروه کوچک هشت نفره دانشجویی که مورگنشترن نیز یکی از آنها بود، به این عده الهام داد که برای خود زبان، مراسم و عاداتی دار منشانه، سرشار از طنز، استهزا و سرگرمی و شوخی بیافرینند. این شیوه گفتاری نمادگرایانه تا آنجا پیش رفت که گروه برادران دار وعده غذایی خود را «وعده جلاد» و گارسن رستورانی را که در آنجا غذا می خوردند و نامش «سوفی» بود، «دختر جلاد» نامیدند. آنان شمشیری قدیمی را که مشکوک به نظر می رسید و روی تیغه زنگ زده آن بقایای خونی خشکیده به چشم می خورد، به دست

آورده بودند و هنگام انعقاد جلساتشان آن را پیش روی خود می گذاشتند. به کتاب ترانه های دار نیز نعل اسب بسته بودند. این هشت پادشاه شوخ در واقع دست به یک بازی خطرناک با جهان زده بودند. این بازی و قهرمانان آن یعنی «برادران دار» با شعرهای مورگنشترن به یک اسطوره مبدل شدند. مورگنشترن در نامه ای که برای یکی از روزنامه نگاران فرستاد، چنین نوشت: «یکی بود یکی نبود. در روزگاری هشت پادشاه شوخ زندگی می کردند. نامهایشان فلان و بهمان بود و مگر چه کسی نامی مطلق برخوردار؟ این هشت پادشاه شوخ، دم خود را برداشته و راه افتادند و عده ای از احقق ها را به دنبال خود کشاندند.»

این پادشاهان احقق شوخ طبع و دوستانشان به سروده های شاعر خود که به هیچ یک از شعرهای دیگر شباهت نداشت، دل بسته بودند. آنان این سروده ها را با آب و تاب و حرکات نمایشی و همراه با موسیقی در جمع مردم می خواندند و شنوندگان را به خود جذب می کردند. روی بسیاری از سروده های کتاب ترانه های دار نیز آهنگ گذاشته بودند و آن را با آواز می خواندند و در واقع، این شعرها که نخست برای یک گروه کوچک سروده شده بود، دیری نگذشت که با استقبال مردمی روبه رو گردید که در شعرهای مورگنشترن روحی تازه از هنری تازه مربوط به قرن بیستم را می دیدند.

نخستین شعرهای مورگنشترن به این سبک، در سال ۱۹۰۱ در مطبوعات منعکس گردید و از همان موقع انقلاب هنری و شعری بزرگی را نوید داد. مورگنشترن مدت چهار پنج سال بعد را روی شعرهای خود چنان کار کرد که با انتشار مجموعه این شعرها در سال ۱۹۰۵ ناگهان به عنوان مهمترین منبع نوآوری در شعر آلمان و اروپا شناخته شد.

در واقع این شعرهای اولیه سرانجام به مرز اثری متمایز، شگفت انگیز و سراسر طنز و حکمت و سرزندگی رسید و برای نخستین بار در تاریخ شعر، نام خود یعنی «شعرهای دار» را به یک سبک مبدل کرد و همین امر خود برای نشان دادن فردیت و تمایز کار مورگنشترن بسنده است.

مورگنشترن مجموعه شعر خود را به «کودکی در درون انسان» اهدا کرده بود. این عبارت، اقتباسی از گفته مشهور نیچه است به این معنا که «در درون انسان اصیل، کودکی پنهان است که دلش می خواهد بازی کند». مورگنشترن در مقدمه چاپ پانزدهم کتاب در توضیح دیدگاه هنری خود نوشته است: مطمئناً کودکی که در درون هر کدام از ما پنهان شده دلش نمی خواهد فقط تماشاچی باشد بلکه لذت حقیقی او وقتی است که خود نیز بازی کند و مبدع و خلاق شود زیرا قداست با شادی روح ارتباط دارد. در نظر این کودک شعر با رویاهای زنده مرتبط است و پیش چشمان تیزبین او، همه چیز جهان به تصاویری دهشتناک و نامأنوس مبدل می شوند و ما را با آن غافلگیر می کند. این کودک تمام جهان را در پدیده های کوچکی که سر راه خود یا در دفتر کارش می بیند، خلاصه می کند و تمام دیده ها

را به مخیله می فرستد و دنیای جدی و شوخی را در متنی که سرشار از زندگی است به زبانی دلخواه در می آورد.

شکی نیست که کتاب «نقد زبان» نوشته فریتز ماوتنیر، مورگنشترن را برانگیخته بود که با زبان و پدیده های جهان به شیوه ای تازه برخورد کند. براین اساس در «شعرهای دار» تنها زبان متمایز نیست بلکه تمام جهان دیگر گونه است و مخیله شاعر به کشف روابط پنهان میان عناصر وجود پرداخته است. وقتی هم کودک درون انسان به بازی می پردازد، یقیناً قصد دارد بر آزادی خود در جهان تأکید کند. دیگر اینکه مورگنشترن «شعرهای دار» را مرحله میانی در ارتباط میان انسان و هستی به شمار می آورد زیرا به اعتقاد او «انسان از بالای دار، دنیا را به شکل دیگر و از دیگر مردمان، بیشتر می بیند».

کتاب شعرهای دار که اکنون در دسترس خوانندگان آلمانی است همانی نیست که برای بار اول در سال ۱۹۰۵ م منتشر شد. و سوسه ویراستاری و تمویض شعرها توسط شاعر در مجموعه شعر بعدی او با عنوان پالمشتروم نیز اعمال می شد تا جایی که ناشر این مجموعه ادعا کرد می تواند مجموعه را به «پالمشتروم اول» و «پالمشتروم دوم» تقسیم کند و البته این مسأله برای ناشر خوشایند نبود و مدام به مورگنشترن اعتراض می کرد که با این تمویضات و با چیدن شعرهای هم شکل در کنار هم، سطح آن بالا نمی رود.

مجموعه پالمشتروم مانند مجموعه ترانه های دار پس از انتشار به رمزی برای ادبیات نوین آلمان مبدل شد. مورگنشترن در مجموعه اخیر دو شخصیت به نامهای «پالمشتروم» و «کورف» آفریده است که شعرهای این مجموعه بر محور این دو دور می زند و به اعتقاد شاعر این شعرها از ترانه های دار مهمتر به شمار می آید. او در نامه ای که در سال ۱۹۱۰ برای ناشر خود

فرستاد نوشت: «بگیر! این هم مجموعه شعر پالمشتروم که امیدوارم کم کم ترانه های دار را در سایه خود بنشانند.» در همین نامه او یادآوری کرده است که میدان تازه ای یافته و قصد دارد در شعرهای بسیاری آن را به بوته آزمون ببرد.

مورگنشترن می خواست که در شعرهای تازه خود، نوهی دوری از خویش و واقعیت را تجربه کند و در این زمینه حتی به طور جدی به ناشر خود پیشنهاد کرد که دست به چاپ «کتابهای معکوس» بزند، یعنی کتابهایی که خواننده به کمک آینه بتواند آنها را بخواند. او به ناشر خود نوشت: «چرا از فوائد این کار غافل می آید! این مسأله فقط به برانگیختن کنجکاری خوانندگان محدود نمی شود، بلکه برای نویسندگانی که به این کار تمایل دارند فرصتی تازه برای دور شدن از خویش و واقعیت فراهم می کند!»

سرانجام باید افزود که کریستین مورگنشترن در شعر قرن بیستم آلمان پدیده ای تأثیر گذار بود که روند شعر و ادبیات را متحول ساخت و در طول سالهای سال خود را جزو بهترین ها و برترین ها قرار داد. شاید بهترین دلیل این محبوبیت تعداد و ادامه چاپ آثار این شاعر از آغاز قرن بیستم تا به امروز است. اما نباید کتمان کرد که در مقابل بودند کسانی که شعر او را تجاوزی شنیع و بی مایه به سنتهای شعر آلمان به شمار آوردند. برای مثال روزنامه آبندپست، چاپ وین، به هنگام انتشار ترانه های دار در ضمن مقاله ای انتقادی نوشت: هستند مردمانی که به هنگام خواندن آثار آقای مورگنشترن در آن عمقی کشف می کنند، اما این کتاب و آثار مشابه آن فقط به درد این می خورد که در آینده وقتی نویسنده تاریخ ادبیات بخواهد از دو سه دهه اول قرن بیستم سخن بگوید، نمونه هایی ارائه کند تا مردم حرف او را باور کنند و به هر حال، این هم یک نوع جاودانگی است!



و استریندبرگ را به آلمانی ترجمه کرد. او یک سال بعد به اسلو رفت و با ایبسن دیدار کرد. در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م به سوئیس و ایتالیا رفت. در سال ۱۹۰۳ پس از بازگشت به برلین به عنوان نمایشنامه نویس و ویراستار در انتشارات برونو مشغول به کار شد و در همین زمان مجلهٔ تئاتر را منتشر ساخت. در سال ۱۹۰۵ م که مجموعهٔ ترانه‌های دار را منتشر کرد در اسایشگاه مسلولین نزدیک برلین اقامت داشت. در سال ۱۹۰۶ م ضمن انتشار کتاب افسردگی در سفری به کوههای آلپ می رود و در همین زمان به مطالعه و تحقیق در آثار هگل، فیخته، اسپینوزا و تولستوی می پردازد. در سال ۱۹۰۱ م دو کتاب پالمشتروم و بازگشت به خویش را منتشر می کند، با خانم مارگریتا گاسبروخ ازدواج می کند و به کشورهای سوئیس و ایتالیا می رود و بیماری لاعلاج او بالا می گیرد. در سال ۱۹۱۱ م کتاب من و تو را منتشر می سازد و سال بعد برای تجلیل از مقام او جایزهٔ افتخاری «شیللر» را به او اهدا می کنند. در سال ۱۹۱۳ م ضمن اقامت در آسایشگاههای مختلف به فعالیت در زمینه ترجمه ادامه می دهد. در سال ۱۹۱۴ م کتاب ما راه را یافتیم را منتشر می کند و در ۳۱ مارس زندگی را بدرود می گوید. پس از فوت مور گنشتون چند کتاب دیگر او نیز به ترتیب منتشر شدند.

از طرفی مور گنشتون وقتی توجه گستردهٔ مردم را به شعر خود دید، تلاش کرد که دربارهٔ آن توضیحاتی بدهد. بر این اساس، او شخصیتی فیلسوف خلق کرد به نام «دکتر پیرمیا س میلر» و از زبان او به شرح دیدگاه خود پرداخت، اما توضیحات این شخصیت آب را گل آلود تر ساخت و به قول منتقدان این هم جزئی از بازی جهان شمول مور گنشتون بود. او در نامه ای به یکی از دوستان خود گفته بود: «هدف من از توضیح شعرها افزایش سرگرمی خوانندگان به هنگام مطالعهٔ شعرهای من است.» اما این توضیحات گمراه کننده یا راهنما که با طنز و شوخی همراه بود، سرانجام ماده کتابی شد که پس از مرگ مور گنشتون با عنوان پیرامون شعرهای دار منتشر گردید.

مور گنشتون عمر کوتاهی داشت. او در سال ۱۸۷۱ م در شهر مونیخ به دنیا آمد. در ده سالگی مادر خود را از دست داد و در فاصلهٔ سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ هنگامی که در دبیرستان تحصیل می کرد نخستین شعرهای خود را سرود. او در سال ۱۸۹۲ م برای تحصیل در رشتهٔ اقتصاد در دانشگاه پذیرفته شد، اما دو سال بعد به دلیل بیماری از تحصیل بازماند، مور گنشتون در همین زمان به شهر برلین رفت و ضمن اشتغال در نمایشگاه ملی به قلم زدن در مطبوعات پرداخت. در سال ۱۸۹۷ م فعالیت خود را در زمینهٔ ترجمه متمرکز ساخت و در این مدت آثار ایبسن



چند شعر از کریستین مور گنشتون

دوبطری

دوبطری

روی نیمکتی ایستاده اند

یکیشان چاق و دیگری لاغر

هر دو مایلند که با هم ازدواج کنند  
آیا کسی هست ساق دوششان باشد؟

دوبطری

با چشمان دو گانه شان رنج می کشند

خیره، به گنبد آبی آسمان

اما کسی نیست

به کمکشان بشتابد

و آن دو را برای هم عقد کند.

مشکل

یازده-دوازده با مشکل روبه رو بود

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

گفت : خیلی بد صدایم می کنند  
مثل این است که من سه یا چهارم  
یا به جای هفت  
خدایا مرا ببخش!  
شگفتا!  
بازده - دوازده  
از آن روز به بعد  
خود را بیست و سه نامید!

سر جایش ایستاده و  
گُر گرفته بود  
تا اینکه  
زیر پایش یخ آب شد  
و فرو رفت  
و دیگر هیچ کس او را ندید.

زانویی تنها  
دنیا را درمی نوردد  
این فقط یک زانوست!  
درخت نیست!  
خیمه هم نیست!  
فقط یک زانوست.

یکبار در جنگ  
مردی زخمی عمیق برداشت  
فقط زانوش سالم ماند  
گویی که چیز مقدسی است.

از آن روز به بعد  
زانو  
به سفر دنیا رفت، تنها رفت.  
این فقط یک زانوست  
درخت نیست  
خیمه هم نیست  
فقط یک زانوست.

آب  
آب همیشه به جلو می جهد  
بی حرف و بی سخن  
اما گاهی هم  
چیزهایی می گوید:  
نان و آب جو  
عشق و وفاداری.  
اما این هم حرف تازه ای نیست  
و به نظر می رسد که آب  
خاموش بماند  
بهتر است.

دو قیف  
دو قیف شبانه گردش می کنند  
از دو روزنه تنگ تنشان  
نور سفید ماه می گذرد  
آرام و شادمان  
بر راهشان  
در دل  
پیشه ها  
والی  
آخر

### روزنامه ظهر

کورف  
روزنامه ظهر منتشر ساخت  
هرکس که می خواند  
از سیری رودل می کرد  
بی آنکه  
غذایی در میان باشد  
و البته  
هرکس که حکمتش در کار بود  
روزنامه را می خرید.

ترانه برادر دار برای سوفی دختر جلاّد

سوفی، دختر جلاّد من!  
بیا جمجمه ام را ببوس  
مطمئن  
به جای دهانم  
دهانه ای سیاه نشسته است  
اما تو خوبی و خوش قلبی!  
سوفی، دختر جلاّد من!  
بیا جمجمه ام را شانه کن  
مطمئن  
موی سرم به یغما رفته است  
اما تو خوبی و خوش قلبی!

سوفی، دختر جلاّد من!  
بیا به جمجمه ام بنگر  
مطمئن  
چشمانم را  
عقاب شکار کرده است  
اما تو خوبی و خوش قلبی!

پانویشت:

• این مقاله از

Himmel und Erde Ausgewählte Werke Christian

Morgenstern برگرفته شده است.

### تابلوها

تابلوهایی که آدم وارونه به دیوار می زند  
سرپایین و پا بالا  
اغلب قیمتشان سرسام می آورد  
زیرا به قلمرو فانتزی می پیوندند.  
پالمشروم  
که خیلی زود به این راز پی برد  
دیوار یکی از اتاق ها را  
مناسب احوال آراست  
و مثل نقاش سوژه های بزرگ  
مثل جن زده ها  
به کشف های پی در پی نائل آمد!

### دو خر

خری که سایه اش سنگین بود  
روزی  
به همسر خود گفت:  
من خیلی احمقم  
تو هم همین طور  
پس بیا با هم  
کپه مرگمان را بگذاریم!  
اما  
همان طور که همیشه اتفاق می افتد  
این دو  
به زندگی خوشبخت خویش ادامه دادند.

### واله

یک نفر شیدا  
که خواب عشق و دلخوشی می دید  
روی یخ شب سر خورد  
این اتفاق  
پای دیوار شهر افتاد  
آنجا که ساختمانها  
به سفیدی برف می درخشیدند.

این شیدا

به دختری فکر می کرد.

زانو